

## روشنفکری دینی و اخلاق

گزارشی از نشست نقد و بررسی کتاب روشنفکری دینی و اخلاق، نگاشته سروش دباغ

هنگامه مظلومی

منبع: مجله آیین، شماره ۳۰ و ۳۱، شهریور ۱۳۸۹

در طول تاریخ همواره انسان‌هایی بوده‌اند که به گونه‌ای دیگر اندیشیده‌اند، به گونه‌ای متفاوت از اکثریت. انسان‌هایی که بر بنیان‌های ستبر اخلاقی و معرفتی سایه شک و تردید افکنده‌اند. به سبب جسارت‌شان اغلب از سوی عموم مردم و بدنه اجتماعی و سیاسی طرد و تحقیر شده‌اند، اما در مقابل این همه لااقل یک نام را به خود اختصاص داده‌اند: روشنفکر.

این روزها بویژه در غرب، وقتی واژه روشنفکر به میان می‌آید، دیگر کسی نمی‌پرسد روشنفکر کیست، چیست و کجاست؟ یا کسی ادعا نمی‌کند روشنفکری جز ژستی پوچ و توخالی هیچ چیز دیگر نیست. اکنون این واژه مصداق‌هایی ملموس و پذیرفتنی را از آن خود کرده است، گرچه هنوز هم وجود روشنفکران به مذاق عده‌ای خوش نیاید. اما در ایران گویی قضیه به گونه دیگری است. روشنفکری جوان ایران با همه گوناگونی درون‌گفتمانی‌اش، هنوز از موهبت جایگاهی ثابت در اذهان عمومی محروم است. فارغ از علل و عوامل این معضل، یکی از بزرگ‌ترین موانع بر سر راه روشنفکری ایران در ایجاد ارتباطی مؤثر با واقعیات اجتماعی، همین تشنگی آراء بر سر مفهوم روشنفکری است. حال چه رسد به زمانی که بخواهیم گونه‌های متفاوت این جریان را از هم باز شناسیم و یا حتی از وجوه افتراق روشنفکری دینی و غیردینی سخن بگوییم و یا از آن هم بغرنج‌تر، نسبت میان یک نوع خاص از روشنفکری را با عرصه‌هایی چون سیاست، اجتماع، اخلاق و... بسنجیم.

سروش دباغ، نگارنده کتاب‌هایی چون سکوت و معنا، جستارهایی در فلسفه ویتگنشتاین، امر اخلاقی، امر متعالی، درسگفتارهایی در فلسفه اخلاق و... از جمله کسانی است که با تعلق خاطر به روشنفکری دینی، بسیار در باب رابطه جریان روشنفکری دینی با عرصه اخلاق، به تفکر و تفحص پرداخته است و به تازگی در آخرین کتابش به نام روشنفکری دینی و اخلاق که شامل مقالات، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های وی در این باب است، مجموعه‌ای از اندیشه‌ها، پرسش‌ها و نقدهای خود را پیرامون چالش‌های فوق منتشر کرده است. نشست ۲۷ خرداد ماه امسال مؤسسه معرفت و پژوهش با حضور استاد مصطفی ملکیان، محمدمنصور هاشمی و سروش دباغ به نقد و بررسی این کتاب اختصاص داشت. آنچه می‌خوانید، گزارشی از سخنان میهمانان این نشست است:

### ادای دینی کوچک به سه استاد بزرگ

کتاب روشنفکری دینی و اخلاق در صفحات نخستین خود تقدیم شده است به مجتهد شبستری. خود دباغ آن را ادای دینی به سه شخصیت تأثیرگذار در اندیشه‌اش می‌داند: مصطفی ملکیان، عبدالکریم سروش و مجتهد شبستری؛ کسانی که هم در عالم فلسفه پیچ و خم‌های فراوان پیموده‌اند و هم عنوان دین‌پژوه را از آن خود کرده‌اند.

سروش دباغ ابتدا به ذکر موضوعات و محورهای اصلی کتابش پرداخت. این کتاب که بر پایه دو مفهوم روشنفکری دینی و اخلاق نگاشته شده، موضوعات گوناگونی را ذیل این دو مقوله در بر می‌گیرد، از آن جمله نسبت میان آثار عبدالکریم سروش با میراث شریعتی و مطهری، تأملاتی در باب فلسفه اخلاق سروش، پرداخت به خود مفهوم روشنفکری دینی و... .

گذشته از این موضوعات، دباغ، در مقاله «سکولاریزم و روشنفکری دینی»، مقایسه‌ای میان سکولاریزم در معنای عام و سکولاریزم سیاسی صورت داده است که آن را از باب تفاوت‌گذاری بین این دو مفهوم واجد اهمیت می‌داند. چنان که از نظر وی، تعلق خاطر روشنفکران دینی به هیچ وجه معطوف به سکولاریزم لجام گسیخته‌ای نیست که هرگونه تفسیر و پیش‌پنداشت الوهی را مردود می‌شمارد و آنچه غالباً نزد روشنفکران دینی مراد می‌شود، سکولاریزم سیاسی است.

کتاب همچنین در فصل دوم شامل مجموعه نوشته‌هایی است با محوریت اخلاق: اخلاق و سیاست، زیستن اخلاقی در جهان راز زدایی شده، فلسفه اخلاق علامه طباطبایی و در آخر دو نقد فیلم از منظر اخلاقی، یکی بر «کتاب قانون» و دیگری بر فیلم «درباره‌الی».

نویسنده در بخشی دیگر از اثر، در مقاله‌ای تحت عنوان سیاست و فضیلت، موضع‌گیری نوینی را پیشه می‌کند: با توجه به سه نحله دیرپای اخلاقی، یعنی نحله فایده‌گرایانه، وظیفه‌گرایانه و فضیلت‌گرایانه، به نظر می‌رسد سنت روشنفکری دینی به کل از یکی از رویکردهای فوق، یعنی رویکرد فایده‌گرایانه غفلت ورزیده است. با توجه به این که یکی از ارکان لیبرالیسم و پلورالیسم در همین برداشت مذکور از اخلاق (فایده‌گرایانه) ریشه دارد، این غفلت می‌تواند سدی در برابر شکوفایی جریان موسوم به روشنفکری دینی و اهداف اصلاحی آن باشد. دباغ بر لزوم بررسی و تعمق در باب اخلاق فایده‌گرایانه از سوی هم‌مسلمانان خود تأکید می‌کند، اما با این امید که آنچه از این بازبینی برداشت می‌شود، عاری از برخی خصلت‌های غیر انسانی مستتر در شکل رادیکال این نحله اخلاقی باشد.

وی همچنین یکی دیگر از ویژگی‌های کتاب را اتخاذ موضع ناظرانه و پرهیز از ارزش‌داوری و سوگیری بین دو جریان روشنفکری دینی و روشنفکری عرفی (لائیک یا سکولار) بر می‌شمارد، چرا که این دو جریان از

بنیان دچار افتراقند. یکی دین را در جریان بازاندیشی خود به عنوان پایه و سنت برمی‌گزینند و دیگری در پی بازتعریف هویت و نسبت ایرانیان با مغرب زمین بر پایه بن‌مایه‌های فلسفی و... است. از منظر مؤلف وجود هر دو نیز برای شرایط ایران امروز لازم است.

اما دباغ با آن که ادعای چنین موضع بی‌طرفانه‌ای دارد، خود در پایان سخنانش اعتراف می‌کند از لغزش‌های ناخودآگاهانه که هیچ انسانی از آن به دور نیست، به کلی بری نبوده است و بی‌شک در قسمت‌هایی از کتاب پاره‌ای همدلی‌ها و هم‌نوایی‌ها به چشم خوانندگان و منتقدان تیزبین خواهد آمد.

### کدام روشنفکری دینی؟

محمد منصور هاشمی، دیگر سخنران این جلسه، ترجیح داد به جای نقد شفاهی بر خود متن کتاب، به توضیح جریان‌های متفاوت روشنفکری دینی بپردازد و سپس ارتباط اثر را با این جریان‌ها بازباید، چرا که به اعتقاد وی اولاً نقد در حوزه نوشتاری بیش از حوزه گفتاری مؤثر عمل می‌کند و دوم این که با توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی کنونی، مرزبندی میان شکل‌های متمایز روشنفکری دینی ضرورت بیشتری یافته است. روشنفکران دینی با تمام تفاوت‌های عقیدتی و سیاسی‌شان در یک چیز با هم مشترک‌اند، چیزی که همگی آنان را تحت این نام قرار می‌دهد و آن وجود دغدغه دین در متن همه تفکرات و فعالیت‌های آنهاست و البته وجود همین گرایش، مهم‌ترین وجه افتراق آنها از روشنفکری عرفی است.

اما بنا به اعتقاد منصور هاشمی گذشته از وجود چنین نقطه اشتراک برجسته‌ای، مرزبندی‌هایی کمابیش نامرئی در زیر پوست روشنفکری دینی شکل گرفته که می‌توان از خلال آنها سه جریان را باز شناخت.

دسته اول ذیل عنوان روشنفکران مذهبی، نسبت به دیگر جریان‌ها تمایلات بیشتری به اندیشه چپ و تفکر ایدئولوژیک نشان می‌دهند. قائل به اتوپیا هستند و در نتیجه، عمل سیاسی و انقلابی برای آنان در اولویت قرار

می‌گیرد. چیرگی وجه سیاسی از بار معرفتی این گروه می‌کاهد، چنان که در بین آنان نه نگاه عمقی به دین دیده می‌شود و نه فهم گسترده و صحیحی از نظریه‌ها و تاریخ غرب. به دلیل تفکر ایدئولوژیک رایج در این نحله، نگاه به دین نگاهی ابزاری است و فهم درون‌دینی از اهمیت چندانی برخوردار نیست. در واقع آنچه این جریان را پیش می‌برد، بلاغت است و استفاده از زبانی مهیج برای به زیر تأثیر در آوردن عواطف مخاطب و سپس سوق دادن عواطف برانگیخته به سوی عملی انقلابی.

اگر برای گروه مذکور ذات عدالتخواهانه دین حائز اهمیت است و روحانیت در آن سهم چشمگیری ندارد، گروه دوم اما تحت عنوان جریان محافظه‌کار، نگاه متشرعانه به دین را جایگزین نگاه عدالت‌طلبانه می‌کند و مسأله محوری خود را شریعت قرار می‌دهد. این جریان با یک نگاه درون‌دینی، شامل روحانیانی است که هدف اصلاحات دینی را پی می‌گیرند تا بلکه بتوانند در دین عوامانه و سنتی رایج در سطوح مختلف جامعه تغییری ایجاد کنند. اینان به جای نگاه ابزاری به دین، چنین نگاهی را به غرب دارند و از اندیشه‌های غربی تا جایی مدد می‌گیرند که به هدف اصلاح دینی یاری رساند. ضمن این که در باب غرب، تاریخش و اندیشه‌هایش نیز از شناخت کافی و وافی برخوردار نیستند و به این دلیل و همچنین از برای نگاه درون‌دینی‌شان، استدلال عقلی را وانهادند و استدلال نقلی را جایگزین می‌کنند. این جریان خود را به نام روشنفکری اسلامی بازمی‌شناسد.

اما جریان سوم که به قسمی می‌توان آن را لیبرال یا آزادیخواه نامید، جریانی است که می‌خواهد با حفظ هر دو نگاه درون‌دینی و برون‌دینی، بین این دو نگاه به طریقی دیالکتیک برقرار سازد؛ یک دیالکتیک میان آنچه در حوزه دین است و آنچه خارج از آن قرار می‌گیرد. نحله مورد بحث، خود را روشنفکری دینی می‌نامد و دغدغه اساسی خود را از جنس دغدغه‌های عرفانی و اخلاقی قرار می‌دهد. هم در زمینه دین‌شناسی دارای

دانشی قابل قبول است و هم در زمینه غرب‌شناسی، بهتر از دو جریان پیشین عمل کرده است. این گروه در مواجهه‌اش با دو پدیده دین و غرب، بر خلاف دیگر گروه‌ها، نگاه عرفانی به دین را جایگزین نگاه متشرعانه و فقهی می‌کند و همچنین از بخش‌هایی از اندیشه غرب سود می‌جوید که قابلیت تلفیق و گفت‌وگو با یک نگاه درون‌دینی را در بطن خود دارا باشند؛ این دقیقاً همان دلیلی است که روشنفکری دینی، فلسفه تحلیلی را بر فلسفه قاره‌ای ترجیح می‌دهد و البته تحت تأثیر همین فلسفه در مجادلات‌اش نیز استدلال‌های فلسفی یا کلامی را به جای استدلال نقلی و یا زبان عاطفی برمی‌گزیند. گرچه روش، روش فلسفی است، اما این جریان به طرز پارادوکسیکالی عرفان و اخلاق را محور وجودی‌اش قرار می‌دهد و از این رو دین را نه وسیله انقلاب می‌داند و نه کلیتی ستر و بی‌روزن، دین وسیله شکوفایی شخصی است و بنابراین جولانگاه روشنفکری دینی، ساحت خصوصی است.

هاشمی کتاب روشنفکری دینی و اخلاق را در گفتمان گروه سوم جای می‌دهد، کتابی که با موضعی تقریباً بی‌طرفانه میان نگاه دینی و غیردینی رفت و برگشت دارد، از روش استدلال فلسفی یاری می‌گیرد و در عین حال از آنچه روشنفکری دینی تاکنون بر آن انگشت نهاده است، فراتر می‌رود. به این معنی که این جریان تا به امروز بر جوهی از تمدن و فرهنگ غرب نظر افکنده است که در بدو امر قابلیت تلفیق با دین را دارا باشند. کمتر دیده یا شنیده شده است که روشنفکران دینی علاقه‌ای به اندیشه‌های پست‌مدرن از خود نشان دهند و یا در ادبیات و هنرهای تجسمی تأمل کنند. کتاب مذکور با پای گذاشتن به عرصه نقد فیلم که اصالتاً عرصه‌ای غربی است، از آنچه روشنفکران دینی تاکنون انجام داده‌اند، گامی پیش می‌گذارد.

با وجود این، محمدمنصور هاشمی بر این اعتقاد است که هر سه نحله روشنفکری دینی تاکنون از اندیشیدن به جوهی مهم و انکارناشدنی از زندگی اجتماعی چشم‌پوشی کرده‌اند. از نظر وی علاوه بر پررنگ شدن

مرزهای مابین جریان‌های مختلف روشنفکری دینی، ضروری است که هر یک از جریان‌ها رابطه خود را با حوزه‌هایی چون ادبیات، هنر، اقتصاد، حقوق، سیاست و همچنین حوزه عمومی و خصوصی به روشنی مشخص کنند.

### کسب و کار روشنفکری دینی

مصطفی ملکیان، استاد فلسفه و دین‌پژوه، یکی از افرادی است که دباغ کتابش را مرهون اندیشه و نقطه نظرات وی می‌داند. او نیز به طریق سخنان قبلی از نقد خود کتاب امتناع می‌کند و درازا، تلاش دارد طی سخنانش مرحله به مرحله و با دقت، به تعریف روشنفکری دینی و جایگاهش بپردازد. ملکیان می‌گوید از آن جا که کتاب، طیف متنوعی از موضوعات و مطالب را پوشش می‌دهد، بالطبع هر گونه تلاش نقادانه را با دشواری روبرو می‌سازد و داستان به این گونه می‌شود که هر نکته‌ای را که برای نقد برگزینید، دست به یک ترجیح بلامرجه زده‌اید و می‌شود در دم پرسید چرا به جای این وجه از کتاب، بر آن یکی دست نگذاشتید و شما نیز دلیلی برای ترجیح خود نخواهید داشت. به همین دلیل ملکیان از بحث درباره اثر در می‌گذرد و به بحثی می‌پردازد که به نظر او در لابلای صفحات کتاب به تلویح گفته شده است، اما به تصریح خیر. به بحث کسب و کار روشنفکری دینی. پرسش این است: کسب و کار روشنفکری دینی چیست؟ مشغله‌اش کدام است؟ این

پدیده آمده است تا چه خلأیی را پر کند و اگر نبود، چه کمبودی در این جهان وجود داشت؟

برای پاسخ به پرسش‌های فوق، ابتدا باید تأکید کرد که روشنفکری دینی یک مفهوم انتزاعی است. اگر به راحتی می‌توان به مفهومی انضمامی چون مفهوم لیوان اشاره کرد، همین کار را با اسم معنایی چون روشنفکری دینی نمی‌توان انجام داد.

پس چگونه می‌توان از اسم‌های معنا یا مفاهیم انتزاعی تصویری در سر داشت؟ ملکیان با استناد به کتاب *افعال* گفتاری سرل ادعا می‌کند این نوع مفاهیم تنها در بستر یک ذوق زبانی و با یک شهود زبانی قابل درک هستند. حال باید ببینیم که به صورت شهودی، ذهن زبانی ما از روشنفکری دینی چه چیزی تصویر می‌کند:

۱. روشنفکر دینی در شهودات ما در معنای اول، کسی است که با امر اجتماعی سروکار دارد. ذهن ما به طور ناخودآگاه یک غارنشین و یا یک فرد را که یکسره به امور شخصی خود مشغول است، روشنفکر محسوب نمی‌کند. به عبارتی روشنفکران به انضمام مخاطبان خود در ظرف اجتماعی قابل تصور و تعریف هستند.

۲. روشنفکر دینی در گام دوم، کسی است که با عالم فکر به معنای دکارتی آن درگیر است. بدیهی است که ذهن ما از این کلمه هیچ گونه کاری را برداشت نمی‌کند. آنچه این مفهوم به ذهن ما متبادر می‌سازد، ارتباط روشنفکر دینی با مخاطبانش در عالم اندیشه، فکر و درون است. آن که در پی دگرگونی نظم موجود در عالم بیرون است، تکنوکرات است و کارش در جای خود حامل ارزش فراوان، اما روشنفکر زمینه تغییر مورد نظرش را در عالم درون و ذهن می‌جوید.

۳. وجه دیگری که باید روشن شود این است که روشنفکر با درون و فکر چه کسی سروکار دارد؟ ذهن خودش یا ذهن دیگران؟ پاسخ این پرسش را باید در دو سنت متفاوت روشنفکری در غرب جست. در سنت روشنگری آلمان، روشنفکر بیش از آن که ذهن دیگران را هدف قرار دهد، از بابت دگرگونی فکر و اندیشه خودش، شایسته نام روشنفکر می‌شود. فردی که در آنچه تاکنون حقیقت پنداشته، بازنگری کند و در درون خود اندیشه‌های موجه را از ناموجه متمایز سازد. البته پرواضح است که چنین شخصی پس از دستیابی به نور درون، خواه ناخواه اثر روشنگرانه خود را بر اطرافیانش خواهد گذاشت، اما آنچه در رسالت وی اصل است، نه تغییر اذهان عمومی، بلکه یک خانه‌تکانی درون‌ذهنی است.



اما سنت دوم که سنتی فرانسوی است، در تقابل با سنت آلمانی، بر تغییر افکار عمومی به عنوان رسالت جریان روشنفکری تأکید دارد. این سنت از ربع اول قرن بیستم با فعالیت‌های امیل زولا آغاز می‌شود و تا متفکران متأخری چون سارتر و دوبووار ادامه می‌یابد. آنچه در این جریان اولویت محسوب می‌شود، شکستن چارچوب سبتر تفکرات عامه مردم است. تفکراتی که بیش از آن که حاصل اندیشه باشند، نتیجه همنوایی‌ها، تقلیدها و ترس‌هایی تاریخی هستند. در ایران در دوره مشروطه واژه انتلکتوال به منورالفکر ترجمه شد که اسم مفعولی است و نزدیک به آنچه سنت آلمانی به آن اشاره دارد.

۴. از دیگر پیش‌فرض‌های شهودی - زبانی ما پیرامون مفهوم روشنفکری دینی، این گزاره است که هر عملی که از این شخص در مقام یک روشنفکر دینی بر می‌آید، باید نوع غیردینی آن نیز در عالم نظر و عمل موجود باشد. به عبارتی، سنخ کار وی از سنخی باشد که بتوان دو نوع دینی و غیر دینی برایش متصور شد و گرنه پسوند دینی معنای خود را از کف خواهد داد. در اصطلاح، قید دینی برای روشنفکر از نوع احترازی است و نه توضیحی. قید توضیحی مثل داغ برای آتش، صرفاً در پی ارائه توضیحی درباره آتش است و موصوف خود را به دو پاره تقسیم نمی‌کند که گویی هم آتش داغ در عالم وجود دارد و هم آتش سرد. اما قید احترازی مثل قید سرخ برای سیب و دینی برای روشنفکر بر آن دلالت دارد که هم سیب زرد یا سبز در دنیا حاضر است و هم روشنفکر غیردینی. این دو پارگی لاجرم خصلتی را بر روشنفکری دینی تحمیل می‌کند: روشنفکر دینی باید عملش و اندیشه‌اش با نوع غیر دینی خود متفاوت باشد.

۵. حال می‌رسیم به جایی که باید پرسیم کار روشنفکر از چه جنسی است؟ نظری یا عملی؟ به طور کلی هر عملی که در جهان موجب تغییری گردد، کار محسوب می‌شود، اما کار نظری به کاری اطلاق می‌شود که در سطح عقاید، تغییر و دگرگونی به بار آورد. روانشناسان سه ساحت روانی برای انسان قائلند، ساحت اول:

عقاید، ساحت دوم: احساسات، عواطف و هیجانات و ساحت سوم: خواسته‌ها. روشنفکر قادر است در هر یک از این سه حوزه دخل و تصرف به عمل آورد، اما دخالت در ساحت نخستین در زمره کار نظری وی قرار می‌گیرد و تصرف در دو ساحت دیگر از جمله کارهای عملی یک روشنفکر است. در این جا سؤالی بنیادین پیش می‌آید و آن این که آیا روشنفکر برای فعالیت عملی خود، برای تغییر در خواسته‌ها و یا تهییج عواطف و احساسات، نیازمند هیچ گونه مجوزی از سوی مخاطبش نیست؟ و اگر محتاج چنین اجازه‌ای است، چگونه قادر به کسب آن است؟ روشنفکر تنها در صورتی رخصت دخل و تصرف عملی می‌یابد که پیش از آن، خود به طور اساسی عمل روشنگری را بر عقاید و پیش‌فرض‌های خود اجرا کرده باشد. به عبارتی، جواز عمل منورالفکرانه از مجرای منورالفکری می‌گذرد. بنابراین می‌توان ادعا کرد که پیش‌زمینه مشروعیت‌بخش هر کنش عملی روشنفکری، یک بستر گسترده نظری است. ملکیان در این جا با نقل جمله‌ای از کتاب که می‌گوید: «اگر روشنفکران دینی از نظر عملی شکست بخورند، به لحاظ نظری شکست نخواهند خورد»، ریشه هرگونه شکست در عمل را در خطا و نابسامانی نظری می‌جوید. عرصه عمل بر پهنه گسترده نظر تکیه دارد و چه بسا نه همیشه، اما گاهی شکست عملی ناشی از ضعف در عرصه نظری و به دلیل فقدان دید صحیح و عمیق از انسان باشد.

اگر روشنفکری دینی قادر به گذر از معضلات فوق‌گردد، آن گاه رسالت‌نهایی روشنفکر دینی از دیدگاه ملکیان یک چیز است: رساندن این پیام به گوش عموم که ریشه مشکلات بی‌چاره و بی‌درمان در درون خود انسان‌هاست، در ذهنشان. روشنفکر دینی این رسالت را به طرز و طریقی خاص به عمل می‌رساند (به گونه‌ای متفاوت از روشنفکران عرفی): گام اول، تلاش برای تغییر و بهبود عقاید و برخی خواسته‌های پوسیده دینی

مردم و سپس در گام بعدی، معرفی دین به عنوان منبعی یاری‌رسان و مؤثر در راه تجدید نظر در خواسته‌ها و عواطف، خواه دینی و خواه غیر دینی. دین به عنوان تنها یک گزینه در میان دیگر گزینه‌ها.